

خداوند چه داور خوبی است! آیت الله شریعتمداری و آن چه بر او گذشت،

عبدالرحمن راستگو

در این نوشتار نویسنده ضمن شرح کوتاهی از زندگی پیش از انقلاب آیت الله سیدمحمدکاظم شریعتمداری؛ به شرح و بسط آن چه که پس از انقلاب از سوی رهبران جمهوری اسلامی بر این مرجع تقلید رفت، می پردازد. نویسنده مخالفت های وی با اعمال محدودیت های فزاینده در ایران؛ تشکیل حزب خلق مسلمان، ماجرای "کودتای فطب زاده"، "اعترافات" آیت الله شریعتمداری، حصر او در خانه، و... را از لابلای گفته ها و نوشته های مسئولین نظام و خود آیت الله دنبال می کند

بسم الله الرحمن الرحيم

بترس از ستم بر مظلومی که جز خدا یآوری ندارد.
امام حسین (ع)

پس از گذشت هجده سال از شهادت مظلومانه مرجع بزرگ شیعه، مرحوم حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد کاظم شریعتمداری، و روشن شدن ساختگی بودن ماجرای موسوم به «توطئه قطب زاده» و واهی بودن اتهامات و جو سازی هایی که از جانب متصدیان رژیم که برای اغراض شخصی و سیاسی علیه این سید مظلوم به راه انداخته شد و کلیه مؤسسات فرهنگی و تبلیغی او را غصب کردند و بسیاری را به زندان انداختند و حضرتش را در خانه زندانی کردند و علی رغم آن که مبتلا به بیماری سرطان کلیه گردید و پزشکان راه نجات ایشان از مرگ را معالجه ایشان در خارج اعلان نمودند، رهبر سابق رژیم موافقت ننمود تا وقتی که یقین به از بین رفتنش کرد که اجازه داد مأمورانش او را به بیمارستان مهراد در تهران ببرند تا سرانجام این مجتهد عظیم الشان زندانی در ایام شهادت حضرت امام کاظم (ع)، غروب پنجشنبه ۲۳ رجب ۱۴۰۶، مطابق با ۱۴/۱/۱۳۶۵، به فوز شهادت نائل گردید و مأموران رژیم حتی جسد مطهرش را به بازماندگانش تحویل ندادند و شبانه و مخفیانه در مقبره ای در قبرستان ابو حسین قم، به خاکش سپردند و برپایی هرگونه مجلس سوگاری را ممنوع ساختند.

اکنون، پس از گذشت عمر یک نسل که در آن زمان یا کوچک بودند یا نبودند، آقای محمد ری شهری که در آن زمان رئیس دادگاه های انقلاب ارتش بود و شخصاً آن سید بزرگوار را مورد فشار و بازجویی قرار داده بود، در کتابی که در تابستان سال ۱۳۸۳ منتشر نموده، اراجیف و اتهامات واهی مربوط به آن مرجع مظلوم را تکرار کرده، چون پاسخ دنیوی این اباطیل و امثال فراوان آن نیاز به آزادی نسبی دارد که مع الأسف فعلاً موجود نیست، لذا:

شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تا وقت دگر.

اما حداقل برای اطلاع نسل عزیز جوان، از بیوگرافی این آبرمرد بزرگ تاریخ اسلام که بر اثر سانسور شدید و خفقان موجود در رژیم فعلی از شناخت آن محروم مانده اند، در نهایت اختصار، چون قطره ای از دریای زندگانی پرتلاطم معظمله اشاره می شود تا: «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.»

تولد و تحصیلات

مرحوم آیت الله العظمی شریعتمداری در ۱۱ ذی قعدة ۱۳۲۳ قمری، برابر با ۱۵/۱۰/۱۲۸۴ شمسی، در تبریز تولد یافت. پدرش مرحوم آیت الله حاج سید حسن شریعتمداری از علمای معروف آن دیار و مادرش زنی عالمه و فاضله بود و نسبش به حضرت امام زین العابدین (ع) می رسد.

آن مرحوم می فرمود:

در اوایل تحصیل علوم دینی، در تبریز، مختصر تردیدی در خانواده ما برای ادامه این رشته پیدا شد. شبی در خواب دیدم که پنجره اتاق نشیمن ما باز شد و حضرت رسول اکرم (ص) تشریف آوردند که در دست مبارکشان یک جلد کتاب شرایع محقق بود و کتاب را باز کرده و فرمودند: «فرزندم، بیا، من خودم به تو درس بگویم.» و صفحه اول شرایع را از زبان پیامبر درس خواندم و از خواب بیدار شدم و دیگر تردیدمان از بین رفت و تحصیلاتم را تعقیب نمودم. (۱)

معظمله پس از اتمام دروس سطح، دو سال در درس خارج مرحوم آیت الله آقا میرزا صادق تبریزی و مرحوم آیت الله آقا میرزا ابوالحسن انگگی که از علمای معروف آذربایجان بودند، شرکت نمود و در سال ۱۳۰۳ شمسی، برای ادامه تحصیل، به حوزه علمیه قم آمد و در درس مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی شرکت نمود و دوره خارج فقه و اصول را در محضر آن بزرگوار تا زمان فوتش تلمذ نمود و همزمان درس استاد را برای هم دوره های خود مانند حضرات آیات: آقای

حاج ملاعلی معصومی (آخوند همدانی)، آقای سید ابوالفضل موسوی زنجانی، آقای سید رضا موسوی زنجانی و آقای حاج آقا روح‌الله موسوی خمینی (رهبر انقلاب) تقریر و توضیح می‌داد. و اولین مجتهدی بود که از مؤسس حوزه علمیه قم اجازه اجتهاد دریافت نمود و مرحوم آیت‌الله العظمی حائری عنایت خاصی به ایشان داشتند.

در سال ۱۳۰۵، به نجف عزیمت نمود و از دروس خارج حضرات آیات عظام: میرزای نائینی، آقا ضیاء‌الدین عراقی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی استفاده وافر برد و به دریافت اجازه اجتهاد مطلق از آقایان نائل گردید و فتاوی خود را در تعلیقه‌ای بر رساله وسیله النجاه مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی نگاشت. پس از مراجعت از نجف، در سال ۱۳۱۳ شمسی، حوزه علمیه تبریز را رونق چشمگیری بخشید و با تدریس فقه و اصول، به تربیت شاگردانی می‌پرداخت.

مراتب والای علم و تقوا و اخلاق نبوی‌شان معظمه را زبانزد خاص و عام نمود و اعلمیت ایشان را مجتهدین بزرگی که در آذربایجان بودند، مانند مرحوم آیت‌الله حاج سید احمد خسروشاهی و مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمد توتونچی غروی و مرحوم آیت‌الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی و مرحوم آیت‌الله حاج سید جواد خطیبی به مردم گوشزد نمودند و اکثر اهالی آن خطه مقلد ایشان گردیدند.

نفوذ و مرجعیت و درایت معظمه مانع از آن شد که فرقه خائن دموکرات، به رهبری سید جعفر پیشه‌پوری، بتواند آذربایجان را از ایران جدا سازند.

سکونت در قم

آیت‌الله شریعتمداری در سال ۱۳۲۹ شمسی، به دعوت جمعی از علما و فضلاء حوزه علمیه قم به این شهر هجرت نمودند.

آقای علی دوانی، مورخ معاصر، در این باره می‌نویسد:

آیت‌الله العظمی شریعتمداری از همان اوایل ورود به قم، نظر به این‌که در آذربایجان مرجعیت داشتند، خود یکی از مراجع سرشناس بودند و در اعداد سایر مراجع، گذشته از تشکیل حوزه درس خارج، به رسیدگی امور طلاب حوزه و پاسخ استفتائات که مقلدان‌شان می‌نمودند، اشتغال داشتند.

نویسنده گران‌قدر آقای عقیقی بخشایشی می‌نویسد:

آیت‌الله العظمی شریعتمداری از بدو ورود به قم مورد توجه خاص حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی بود و در بسیاری از امور، طرف مشورت ایشان قرار می‌گرفت و در زمان حیات ایشان، حوزه درس مرتب و شهریه منظم داشت. (۲)

نویسنده ارجمند مرحوم آقای علی حجتی کرمانی می‌گوید:

ایشان [آیت‌الله شریعتمداری] یک درس خصوصی در مقبره آیت‌الله حجت شروع کرده بودند که امثال آقای ناصر مکارم و آقای سیدموسی صدر و آقای سیدموسی شبیری زنجانی و حتی مرحوم آقامصطفی خمینی هم به درس ایشان می‌رفتند. (۳)

ورود مرحوم آیت‌الله شریعتمداری به قم نقطه عطفی در حوزه علمیه محسوب می‌شود که با روشن‌بینی و دوراندیشی و افکار بلند و جهان‌شمول این فقیه نامدار شیعه، گام‌های بلندی در راه تبلیغ فرهنگ غنی تشیع در سراسر عالم برداشته شد که می‌توان از تأسیس مجله مکتب اسلام در سال ۱۳۳۷ و تأسیس دارالتبلیغ اسلامی در سال ۱۳۴۳ شمسی نام برد که ده‌ها مؤسسه وابسته و مرکز تبلیغی و مبلغ اسلامی خارج از کشور در ارتباط بود و به‌یقین می‌توان معظمه را نخستین فقیه اصلاح‌گر و آگاه به زمان و مدیر و مدبر دانست.

تشخص مرجعیت بعد از فوت آیت‌الله بروجردی

پس از ارتحال مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، مرجعیت عامه شیعه در بین چند تن از فقها و مجتهدین قم و نجف تقسیم گردید که در نجف، مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم و در قم، آیت‌الله العظمی شریعتمداری بیش از مراجع تقلید دیگر، مورد توجه شیعیان جهان قرار داشتند.

مرحوم آیت‌الله دکترمهدی حائری یزدی در این باره می‌گوید:

آقای شریعتمداری جزو رؤسای روح‌آقای شریعتمداری اول بود، و مقلدینش خیلی بیشتر از سایرین بود، دستگاه مادی‌اش هم در اثر همین کثرت مقلدین خیلی گسترده‌تر از بقیه بود. (۴)

شهریار، شاعر معروف ایران، در ضمن اشعاری که در سوگ مرحوم آیت‌الله بروجردی سروده، چنین می‌سراید:

نجف قلّه قاف و قم سینه قاف

گر این هر دو یک مهد دین می‌شماری

در آن‌جا، امامت به نزد حکیم است

در این‌جا، به نزد شریعتمداری. (۵)

مرحوم آقای شریف رازی می‌نگارد:

حوزه درس آن‌جناب [آیت‌الله شریعتمداری] یکی از پرجمعیت‌ترین حوزه‌های درس خارج قم بود که شاگردان برجسته و اساتید بزرگواری تربیت نمود که هرکدام مفخری از مفاخر عصر حاضراند و حقا آن‌جناب در حفظ و صیانت حوزه علمیه قم سهم

بزرگی دارند و نیز به حوزه‌های شهرستان‌ها توجه مخصوصی دارند و به اکثر شهرستان‌ها که مدارس علوم دینیّه دارد شهریه می‌دهند. آن‌جناب نه تنها در ایران مرجعیت دارند و دارای مقلد می‌باشند، بلکه در کشورهای خارجی مانند پاکستان، هندوستان، لبنان، کویت، مناطق عربی خلیج فارس و ترکیه مقلدین بسیار دارند. (۶)

آیت‌الله منتظری وضع مرجعیت پس از مرحوم آیت‌الله بروجردی را چنین بیان می‌نماید:
بعد از وفات آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله گلپایگانی و تا اندازه‌ای آیت‌الله مرعشی در قم، مُرید [و مقلد] داشتند، اما آیت‌الله خمینی نه.
شب بعد از وفات آیت‌الله بروجردی، من رفتم منزل امام. نماز مغرب و عشا را باهم خواندیم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان گپ زدیم. یک نفر هم نیامد آن‌جا... ایشان اصلاً در وادی مرجعیت نبودند و طبعاً کسی پول هم به ایشان نمی‌داد اما در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی، ایشان از همه تندتر و داغ‌تر به صحنه آمدند و اعلامیه‌های‌شان همه‌جا، تهران و جاهای دیگر حسابی پخش شد. کم‌کم مردم به ایشان روی آوردند. (۷)
مرحوم آیت‌الله العظمی شریعتمداری در مبارزات اسلامی که از سال ۱۳۴۱ بر سر انجمن‌های ایالتی و ولایتی شروع شد، مانند سایر مراجع معظم، در هر زمانی به آن‌چه وظیفه شرعی خود تشخیص دادند، عمل فرمودند که در جلد پنجم کتاب اسناد انقلاب اسلامی، حدود نود اعلامیه و تلگراف و نامه معظمله (از مهرماه ۱۳۴۱ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) آورده شده که تقریباً ۴۵ برگ از آن اعلامیه‌ها مربوط به قبل از ۱۹ دی ۱۳۵۶ و بقیه مربوط به وقایع انقلاب در سال ۱۳۵۷ می‌باشد.

تلاش برای نجات آیت‌الله خمینی

نمونه‌ای از اقدامات ایشان در سال ۱۳۴۲، نجات جان آیت‌الله خمینی از اعدام بود، زیرا به‌سبب مخالفت بسیار شدید آقای خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با اصول شش‌گانه انقلاب سفید شاه سابق، وی را دستگیر کردند و به تهران بردند و زندانی نمودند و چون طبق قانون اساسی زمان شاه، مجتهدین و مراجع تقلید مصونیت از محاکمه داشتند و رژیم شاه آیت‌الله خمینی را به‌عنوان مرجع تقلید نمی‌شناخت، لذا قصد محاکمه و اعدام وی را داشتند که برای نجات ایشان از اعدام و نیز آزادسازی حضرات آیات قمی و محلاتی از زندان، آیت‌الله العظمی شریعتمداری که مرجعی مُسلم و شناخته‌شده بودند، به تهران رفتند و آقای خمینی را به‌عنوان مرجع معرفی فرمودند تا نتوانند اعدام‌شان کنند که خود معظمله در این باره فرموده‌اند:
ما همان موقع به تهران آمدم و در شاه عبدالعظیم تمام علمای شهرستان‌ها را جمع کردیم و از مرحوم آیت‌الله میلانی که در مشهد تشریف داشتند خواهش کردیم که به آن‌جا بیایند و چون در آن‌موقع راجع به آیت‌الله خمینی نظر محاکمه و شدت عمل داشتند و حتی روزنامه‌های آن‌موقع صحبت از اعدام می‌کردند، از آن نظر لازم دیدیم که پیشگیری بشود. حضور ما در تهران یکی دو ماه طول کشید و تا حدودی آن خیال باطل از بین رفت و یک اعلامیه یازدهم‌ماه‌ای صادر کردیم و تمام ادعاهای دولت را ردّ کردیم. (۸)

آیت‌الله منتظری در این باره خاطره‌ای را نقل می‌کند و می‌گوید:
من متن تلگرافی را [که تهیه کرده بودم] خواندم و از آقای خمینی به‌عنوان آیت‌الله و مرجع عالی‌قدر تقلید نام برده بودم. یکی از آقایان گفت: «ایشان که مرجع تقلید نیست! چه کسی از ایشان تقلید می‌کند؟» گفتم: «من از ایشان تقلید می‌کنم. [پس ایشان مرجع تقلید است!]» (۹)

نقش آیت‌الله شریعتمداری در شروع مجدد نهضت

روز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶، به‌خاطر نوشته شدن مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات که در آن به آیت‌الله خمینی توهین شده بود، طلاب و مردم قم تظاهرات اعتراض‌آمیزی کردند که در روز ۱۹ دی همان سال منجر به درگیری با مأموران رژیم و کشته شدن حدود ۹ نفر و زخمی شدن عده‌ای گردید.

آیت‌الله العظمی شریعتمداری اولین مرجع تقلیدی بود که با صدور اعلامیه‌ای، این عمل مأموران رژیم را محکوم کردند و خواستار مجازات مسببان آن شدند و روز ۲۴/۱۰/۵۶، با سخنرانی مهمی که در مسجد اعظم قم ایراد فرمودند، خواسته‌های ملت و روحانیت را از رژیم بیان کردند که نوار این سخنرانی در سطح وسیعی در سراسر کشور پخش شد که جرعه‌ای در مردم ناراضی، علیه رژیم شاه، ایجاد نمود.

معظمله در روز ۲۵/۱۱/۵۶ نیز به‌مناسبت چهلم واقعه ۱۹ دی قم، اعلامیه‌ای صادر کردند و در آن خواستار برگزاری مراسم، در کمال متانت و آرامش، شدند. اما پاره شدن این اعلامیه توسط یکی از مأموران رژیم در تبریز و کشته شدن شخصی در دفاع از این اعلامیه (و مسجدی که قرار بود مراسم در آن‌جا برگزار شود)، سبب شورش عظیم مردم در آن شهر گردید.

آیت‌الله شریعتمداری دومین سخنرانی مهم خود را در مسجد اعظم قم، در روز ۵/۱۲/۵۶، پیرامون وقایع پیش‌آمده، ایراد نمودند و به‌طور ناخواسته در مقابل عمل انجام‌شده (واقعه ۱۹ دی ۵۶ و ۲۹ بهمن ۵۶ تبریز) فرار گرفتند و ناگزیر از دخالت و عکس‌العمل و اظهارنظر در مورد وقایع پیش‌آمده و خواسته‌های مطرح‌شده گردیدند و برخلاف میل و تشخیص خویش، در جریانی افتادند که دیگران عامل و محرک آن بودند و مسؤل عواقب دنیوی و آخروی‌اش می‌باشند.

معظمه در طول جریان انقلاب، به‌عنوان مرجع تقلیدی دوراندیش که تلاش می‌کردند حرکت‌ها را به سوی اعتراضات مسالمت‌آمیز و عقلایی و اسلامی سوق دهند مطرح بودند که این امر به‌روشنی از حدود ۵۵ اعلامیه و پیام ایشان که در جلد اول و پنجم کتاب اسناد انقلاب اسلامی چاپ شده و ده‌ها مصاحبه ایشان که در سال ۵۸-۵۷ با خبرگزاری‌های مختلف جهان انجام شده و بسیاری از آن‌ها در روزنامه‌های ایران هم چاپ شده، مشهود و نمایان است.

حملة اول به بیت مرجعیت

روز ۵۷/۱۹/۲، مأموران رژیم شاه که از پیامدهای دو چهره‌های وقایع گذشته در قم و تیریز خشمگین شده بودند، ابتدا به منزل آیت‌الله گلپایگانی یورش بردند و عده‌ای را در آنجا مضروب کردند و سپس به منزل آیت‌الله شریعتمداری حمله کردند و تیراندازی نمودند و یک نفر را مجروح کردند و یک نفر دیگر را کشتند و دولت وقت با صدور اعلامیه‌ای در صدد اعتذار برآمد به این بهانه که: «مأموران که محلی نبودند و حریم منزل پیشوای روحانیت را نمی‌شناختند، در پی آشوبگران، وارد خانه ایشان شدند.» (۱۰) ولی آن را دیگر به «عوامل خارجی» نسبت نداد!

آیت‌الله العظمی شریعتمداری سومین سخنرانی مهم خود را در ۲۵/۲/۵۷، علیه رژیم وقت، در مسجد اعظم قم، ایراد نمود که تأثیر زیادی در نهضت داشت.

بعد از پیروزی انقلاب

مرحوم آیت‌الله شریعتمداری در روز ۲۲ بهمن ۵۷ که ملت با دولت درگیر بود و اماکن دولتی از سوی مردم تصرف می‌شد، سه اعلامیه صادر کرد که در آن‌ها، ضمن تیریک به مردم، توصیه‌های اکیدی در حفظ اموال دولتی و شخصی و مراعات دقیق موازین شرعی و اسلامی در برخوردها و محاکمات فرمودند و از ارتش خواستند که تسلیم شود و همین توصیه بود که سبب شد ژنرال قریباغی اعلام بی‌طرفی ارتش را بنماید و سقوط رژیم حتمی گردید. (۱۱) ضمناً معظمه دولت موقت انقلاب و نخست‌وزیری مرحوم آقای مهندس مهدی بازرگان را تأیید فرمودند.

روز ۱۰/۱۲/۵۷، رهبر انقلاب به قم آمد و آیت‌الله العظمی شریعتمداری به دیدارش رفت و مطالبی را به ایشان تذکر داد.

تأیید حزب خلق مسلمان

پس از پیروزی انقلاب، احزاب متعددی در ایران تأسیس شد که از جمله آن‌ها حزب جمهوری اسلامی و حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران بود که در هیئت مؤسسان آن، رجال دینی محترمی چون استاد صدر بلاغی و سید غلام‌رضا سعیدی و امثال ایشان بودند که در ۲۲ اسفند ۵۷، طی نامه‌ای، از آیت‌الله العظمی شریعتمداری پیرامون تشکیل آن نظرخواهی نمودند و ایشان نیز در پاسخ، مرقوم فرمودند که: «عضویت در این حزب و سایر احزاب اسلامی که زیر نظر جامعه روحانیت فعالیت دارند، نه تنها بلامانع، بلکه یک وظیفه اسلامی و ملی است. از خداوند متعال توفیق همه احزاب اسلامی را در راه برقراری جمهوری اسلامی خواستارم.»

آن مرجع دوراندیش روز ۱۱/۱/۵۸، مانند سایر مراجع، به حکومت جمهوری اسلامی رأی «آری» دادند.

انتقاد از عملکردهای نادرست

آیت‌الله العظمی شریعتمداری بعد از انقلاب نیز در هر زمانی، آنچه را وظیفه شرعی تشخیص می‌دادند، در طی مصاحبه‌های خود تذکر می‌دادند و به خشونت‌ها و اهانت به افراد و بسیاری از محاکمات و مصادره اموال و اعدام‌ها و... اعتراض می‌فرمودند و در ملاقات‌های خود با رهبر انقلاب، برای پیشگیری از وقوع امور خلاف شرع تذکر می‌دادند. اما متأسفانه رهبر انقلاب به انتقادات و تذکرات معظمه توجه نکردند!

برای روشن شدن وضعیت امور قضائی در سال‌های اول انقلاب، به‌گفته دو نفر از شخصیت‌های مورد احترام رژیم توجه کنید: آیت‌الله منتظری که در آن زمان، شخص دوم انقلاب در نظر «انقلابیون» و قائم‌مقام رهبری به‌حساب می‌آمدند، در فرازی از خاطرات خود پیرامون میزان خرابی وضع قضائی می‌گویند:

یک پرونده را پیش من آوردند که قاضی زیر آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، اعدام.» حالا برای چی «اعدام»؟ چه‌کسی «اعدام»؟ این‌که علت و دلیل حکم را بنویسد به‌جای خود، حتی اسم متهم را ننوشته بود، فقط خودش زیر آن امضا کرده بود. خوب، با این حکم می‌شود هرکس را گرفت اعدام کرد. (۱۲)

و باز ایشان نوشته‌اند:

یک روز، ایشان [آقای سید جعفر کریمی] آمد به من گفت: «ما رفتیم در زندان حصارک (یا قزل‌حصار). در آنجا دیدیم جلو یک اتاق، یک گلیم و پتو سیاه زده‌اند و داخل آن به‌قدری تاریک است که روز و شب تشخیص داده نمی‌شود و حدود ده نفر را در آن زندانی کرده‌اند.» بعد گفت: نرفتیم به یک دختر برخورد کردیم که نجاست خودش را می‌خورد. از بس اذیتش کرده

بودند، دیوانه شده بود و باز او را در زندان نگهداشته بودند!» به آقای خامنه‌ای گفتم: «من حاضریم با امام تا لب جهنم بروم، ولی حاضر نیستم به جهنم بروم.» (۱۳)

و... (فلذا بنابه توصیه رهبر انقلاب در نامه خود در ۶/۱/۶۸، از نیمراه برگشتند!)

ناگفته نماند که علاوه بر مرحوم آیت‌الله العظمی شریعتمداری، بسیاری دیگر از علما و مجتهدان بزرگ مانند آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله محلاتی و آیت‌الله حاج سید عبدالله شیرازی و آیت‌الله حاج آقا حسن قمی، آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری، آیت‌الله حاج آقا رضا صدر و... به کارهای آیت‌الله خمینی و افراد زیر مجموعه ایشان انتقادات و اعتراضات فراوانی داشتند و اکثر کارهای ایشان را خلاف می‌دانستند که متأسفانه به نام اسلام صورت می‌گرفت. مثلاً پس از آن‌که آیت‌الله العظمی حاج آقا حسن قمی که یکی از مراجع مبارز و عالی‌قدر می‌باشند طی مصاحبه‌ای با خبرنگار روزنامه اطلاعات، به بیان انتقادات خود پرداختند (۱۴) و رژیم حاضر همانند رژیم سابق، آن مرجع مبارز را از سال ۱۳۶۱ تا سال‌های اخیر، در مشهد مقدس، در خانه‌اش زندانی کرد.

آیت‌الله العظمی شریعتمداری در سخنرانی خود در روز ۳/۸/۵۸، خطاب به نمایندگان اساتید دانشگاه‌های ایران فرمودند: امروز هرکس انتقاد کند، می‌گویند ضدانقلاب است. در صورتی که به‌نظر ما، هرکس انتقاد را گوش نکند، او ضدانقلاب است. (۱۵)

ولایت فقیه از دیدگاه مرجع دوراندیش شیعه نیت شیعه و در عداد آقای حکیم حساب می‌شد و بعد از آقای حکیم در حقیقت شاید آیت‌الله شریعتمداری راجع به حدود اختیارات رهبری و ولایت فقیه که روحانیان دولتی آن را در قانون اساسی گنجانده و برای رأی‌گیری از مردم به رفراندوم گذاشته بودند، معترض بود؛ چراکه اکثر مردم از مندرجات و پیامدهای آن در قانون اساسی بی‌اطلاع بودند و صرفاً با اعتماد به نظر مرجع تقلید خود عمل می‌کردند که اغلب آقایان مراجع هم خواستار اصلاح موادی دیگر از آن بودند.

بالاخره، به‌دنبال مراجعات مکرر گروه‌های مختلف مردم به آیت‌الله العظمی شریعتمداری و نظرخواهی از معظمله، ایشان طبق احساس وظیفه شرعی، نظرات خود را در باره آن، طی اعلامیه‌ای، بیان فرمودند که به فرازهایی از آن اشاره می‌شود: در طول دوران مجلس خبرگان، ما بارها طی مصاحبه‌هایی، نظریات خود را در خصوص لزوم تصحیح و تکمیل پاره‌ای از مواد [قانون اساسی] تذکر داده‌ایم و اینک، مجدداً اعلام می‌کنیم که حفظ ارکان حاکمیت ملی در چهارچوب تعالیم عالیّه اسلام، ضروری و واجب است، زیرا که اصالت و ماهیت همین حاکمیت ملی، حکومت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد. حاکمیت ملی قدرتی است که بقای اسلام و ایران بدان بستگی دارد و با ضعف آن، اسلام و کشور به خطر خواهد افتاد. لذا، اگر حاکمیت ملی و نقش فعال آن از بین برود و خدای ناکرده تضعیف شود، فرصت مناسب و زمینه آماده‌ای برای بازگشت دیکتاتوری و نظام طاغوتی خواهد بود و بیم آن است که مملکت به وضع سابق رجعت کند.

دو اصل ۶ و ۵۶ که مطابق مقررات شرعی نیز می‌باشد، حاکمیت ملی را تثبیت و تقریر کرده، اما اصل ۱۱۰ قانون اساسی اختیارات مردم را از ملت سلب کرده است و در نتیجه، اصل ۱۱۰ با دو اصل ۶ و ۵۶ کاملاً متضاد است، به طوری که با توسل به هیچ تأویل و توجیهی نمی‌توان این اختلاف و ضدیت را رفع نمود. و غیر از این تضاد، مواد دیگری نیز در قانون اساسی وجود دارد که دارای ایراد و اشکال می‌باشند و همچنین کمبودها و نارسایی‌هایی نیز در آن به چشم می‌خورد که در درجه دوم اهمیت قرار گرفته که باید اصلاح و رفع اشکال شود.

اما آنچه که بسیار مهم است تغییر و یا اصلاح ماده ۱۱۰ و اصولی است که متفرع بر آن است؛ به طوری که با حاکمیت ملی سازگار بوده و هیچ‌گونه تضادی نداشته باشد. لذا، باصراحت اعلام می‌دارم که با مراعات این نقائص و اصلاح آن‌ها، در نزدیکترین وقت ممکن، بقیه مواد قانون اساسی بلا مانع است.

حمله دوم به بیت مرجعیت

آیت‌الله العظمی شریعتمداری اعلامیه مذکور را در روز ۹/۹/۱۳۵۸ صادر فرمود که غیر از روزنامه اطلاعات، هیچ‌یک از روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی دیگر متن کامل آن را چاپ یا پخش نکردند، بلکه سیمای جمهوری اسلامی به‌جای پخش این اعلامیه، با پخش تصویر معظمله، اعلامیه شخص دیگری را در مورد ترغیب مردم به رأی دادن به قانون اساسی پخش کرد که این فریب دادن و حقه‌بازی حکومت موجب بروز اعتراض در آذربایجان شرقی و غربی، به‌ویژه در تبریز و ارومیه، و قم گردید.

شب پنجشنبه ۱۴/۹/۵۸، عده‌ای تحریک‌شده به بیت آیت‌الله العظمی شریعتمداری حمله کردند و مرحوم آقای علی رضایی را که در پشت‌بام بیت مرجعیت مشغول محافظت بود، از پشت‌بام یکی از خانه‌های مجاور، مورد هدف قرار داده و به شهادت رساندند. و رهبر انقلاب، به‌جای عذرخواهی، این جنایت را به عوامل خارجی نسبت دادند! که این امر سبب تشدید تشنج گردید؛ به‌حدی که در تبریز، مراکز دولتی و «صدا و سیما» توسط مردم خشمگین تصرف شد.

رژیم از این اظهار نظر فقهی آن مرجع بزرگ پیرامون اصل ۱۱۰ قانون اساسی (که در باره اختیارات ولایت فقیه بوده و طبق نظر معظمله، با موازین شرعی مغایرت داشته) به‌شدت برآشفته و با تمام قوا، در صدد ترور شخصیت ایشان برآمد و رسانه‌های گروهی از انعکاس نظرات و اخبار مربوط به ایشان ممنوع گردیدند و در عوض، با گزارشات یکجانبه از وقایع آذربایجان و تفسیرهای دیکته‌شده، برخی از علما و روحانیان شهرستان‌ها را وادار نمودند که با پخش اعلامیه‌هایی خطاب به

آیت‌الله العظمی شریعتمداری از رسانه‌های گروهی، خواستار انحلال حزب خلق مسلمان شوند (که تنها جرم آن طرفداری از نظرات آن مرجع دورانیش شیعه بوده است).

آیت‌الله العظمی شریعتمداری در پاسخ تلگرافات طبق دستور مخابره‌شده، اعلامیه ارزشمند ذیل را صادر فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آقایان علمای اعلام و حجج شیراز، اصفهان و جهرم دامت افضالتهم!

با ابلاغ سلام نامه یا تلگراف آقایان قبل از این‌که به رؤیت برسد، از طریق رادیو پخش و مسموع گردید! از این‌که آقایان به یک فاجعه مصیبت‌باری که در شرف تکوین است بالاخره متوجه شده و اظهار نظر کرده‌اند، موجب امتنان و تشکر است. لازم است که توجه عموم را به جواب سه نکته مورداشاره جلب نمایم:

۱. آذربایجان ساکت و آرام باشد.

۲. جاهایی که اشغال شده مسترد گردد.

۳. حزب خلق مسلمان منحل شود.

راجع به آذربایجان، آقایان باید به رفع علل و موجبات حادثه بپردازند. مردم آذربایجان چنین دریافتند که پس از اظهار نظر این‌جانب در باره قانون اساسی، گروهی اوباش تحریک‌شده به منزل من ریختند که در نتیجه، یک نفر پاسدار شهید و چندین نفر مجروح شدند. این پاسدار در بام منزل فقط مشغول پاسداری بود. مردم چنین پنداشتند که این عکس‌العمل غیرمنتظره تنها به جرم اظهار عقیده یک مرجع تقلید، در یک امر حیاتی که بستگی به سرنوشت ۳۵ میلیون مردم ایران دارد، انجام گرفته و سکوت رادیو و تلویزیون و کم‌اهمیت جلوه دادن این موضوع، به شیوع این طرز فکر کمک نمود و این سؤال در اذهان مطرح شد که میباید انقلاب اسلامی ما که آن را مسلمانان و ملت ایران با تحمل صدمات و لطامات سنگین و با خون دل پروراندند، دارد به بیراهه می‌رود.

باری، این جنایت هولناک و قتل و جرح در آذربایجان، عکس‌العمل شدیدی ایجاد کرد و تبریز را متشنج و عصبانی نمود و قهرآ مردم هنگامی که عصبانی می‌شوند، کارهای غیرمنتظره هم انجام می‌دهند.

این‌که آقایان فرموده‌اند که تبریز را دستور آرامش دهیم، شاید از اقدامات این‌جانب برای حفظ آرامش آذربایجان بی‌اطلاع نباشند، ولی چگونه می‌توان آرامش شهری را که بدون هیچ‌گونه مجوز و جرمی مأمورین جمهوری اسلامی عده‌ای را مقتول و گروهی را مجروح نمایند، تأمین کرد؟

ارتباط دادن واقعه دردناک منزل این‌جانب به امپریالیسم آمریکا و نسبت همه امور به امپریالیسم و صهیونیسم دردی را دوا نمی‌کند و لزوم تعقیب مباشرین حوادث و جنایات را از بین نمی‌برد.

آقایان محترم!

در دوره طاغوت نیز قیام دلیرانه مردم آذربایجان را به مشتی خارجی نسبت دادند. شک نیست که باید با امپریالیسم قاطعانه مبارزه کرد، ولی میباید شعارهای ضدامپریالیستی حربه تکفیر و چماقی شود که حق و ناحق را باهم بگویم. شما آقایان در مقامی هستید که باید قضاوت‌های تان مبتنی بر حق و عدل و انصاف و واقع‌بینی باشد و در شأن روحانیت نیست که خود را داخل تبلیغات ناروا و جنجال‌های غیرواقعی نماید.

و اما در موضوع استرداد جاهایی که اشغال شده، تنها خواست مردم آذربایجان این بود که این مکان‌ها که در کمال دقت محافظت می‌شد، به دست اعضای شورای انقلاب یا استاندار جدید سپرده شود.

افرادی که از شورای انقلاب روز جمعه گذشته به منزل ما آمدند و مذاکراتی به عمل آمد و توافق‌هایی در نحوه عمل نسبت به آذربایجان حاصل شد و از جمله این بود که عده‌ای از اعضای شورای انقلاب با اعزامی‌های ما عازم تبریز و ارومیه شوند و مشکلات را بررسی و رفع نمایند و جاهایی را که اشغال شده با رضایت و استقبال مردم، فوراً تحویل بگیرند و کسانی از مأمورین دولت و غیره را که مشغول تحریکات در تبریز و آذربایجان می‌باشند و ایجاد تفرقه می‌کنند، ساکت و آرام نمایند، ولی برخلاف انتظار و برخلاف قرارداد و توافقی که آقایان شورای انقلاب به عمل آوردند، نمی‌دانم چه قصدی و چه دستی در کار بود که اجرا نگردید، بلکه کارهایی کردند و حرف‌هایی زدند که مخالف توافق و قرارداد بود. لذا، به جناب آقای مهندس بازرگان تلگراف کردم و مراتب را به اطلاع رساندم و از خود سلب مسئولیت نمودم. ایشان جواب تلگراف را دادند و اعلام داشتند که قرار به قوت خود باقی است و هیچ تخلفی نخواهد شد، اما مع‌الاسف نقشه‌های دور از عقل و حزم که حاکی از عدم شناخت صحیح منطقه است، تبریز را به خاک و خون کشید. پس از این فاجعه و مصیبت، هیچ مناسبی نمی‌بینم که در جریانات تبریز دخالت کنم و چنان‌که به آقای مهندس بازرگان، طی تلگراف، اعلام داشته‌ام، تمام مسئولیت‌ها و عواقب وخیم به‌عهده خود آقایان است و دیگر دخالت این‌جانب به هیچ‌وجه موردی ندارد.

و اما در خصوص حزب خلق مسلمانان .

این حزب حزبی است مستقل و من اکثر افراد مؤسس آن را می‌شناسم؛ مردمانی مسلمان و معتقد هستند. انحلال یا ابقاء آن نیز به عهده خود حزب است و اعضای آن گویا بین دو تا سه میلیون نفر می‌باشند. خود باید تصمیم بگیرند.

و امیدوارم مملکت این‌همه امپریالیست و صهیونیست نداشته باشد!

و نکته‌ای را که در این‌جا باید به شما آقایان محترم بگویم این است که با روش موجود حکومت، احتیاجی به انحلال حزب از طرف مؤسسين آن نیست، بلکه حکومت خود همه احزاب را با مارک آمریکایی و صهیونیستی و ضداسلامی منحل خواهد

ساخت. لذا، از این بابت نگرانی نداشته باشید.

آقایان محترم!

نسبت دادن به امپریالیزم و صهیونیزم و عوامل دیگر را با در دست داشتن وسایل ارتباط جمعی، در باره هرکس و هر گروهی می‌توان به سهولت انجام داد، اما شهادت بر حق و عدل کار بسیار دشواری است. در پایان، امیدوارم که حقایق آن‌طور که هست، در نظرتان منعکس شده و شهادت ابراز آن را داشته باشید! خداوند متعال همه مشکلات و معضلات را با عنایت خاصه خود مرتفع فرماید و واقع‌بینی و حق و انصاف را در میان مسلمانان برقرار سازد. والسلام علیکم و رحمت الله
۲۰ محرم الحرام ۱۴۰۰
سید کاظم شریعتمداری

بالاخره، در روز ۲۵ آذر ۱۳۵۸، با صدور اطلاعیه‌ای، حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان متوقف شد و رژیم تبلیغات بسیار گسترده و همه‌جانبه خود را علیه آن مرجع مظلوم شدت بخشید.

آیا «آخ» هم نگوییم؟

آیت‌الله العظمی شریعتمداری در مقابل این تبلیغات، چند سخنرانی مختصر در خانه بیرونی خودشان، در اواخر آذرماه و اوایل دی‌ماه ۱۳۵۸، ایراد فرمودند که در آن‌ها، ضمن دعوت مردم به حفظ آرامش، از اجازه ندادن دست‌اندرکاران به پاسخ‌گویی به باران تهمت و افترا سخن به میان آوردند و جمله دو سال قبل خود را که در مسجد اعظم، خطاب به رژیم قبلی فرموده بودند، تکرار کردند و بیان داشتند:

شما به ما تهمت می‌زنید، بر علیه ما و دوستان ما هرچه می‌خواهید می‌نویسید و پخش می‌کنید، اما به ما اجازه نمی‌دهید که «آخ» هم بگوییم. آخر ما چه گناهی کرده‌ایم که مستحق این همه تهمت و افترا شده‌ایم؟ من همان فردی هستم که چند ماه قبل بوده‌ام. تنها چیزی که اتفاق افتاده، طبق وظیفه شرعی، نظر خود را پیرامون قانون اساسی گفته‌ام. آخر این‌گونه برخورد و سلب آزادی بیان و اجازه ندادن به یک مرجع که بتواند نظرش را اظهار نماید، این چیزی است که ما بر علیه آن مبارزه کرده‌ایم...
قم سنه زنداندی شریعتمدار!

معظم‌له بعد از وقایع آذر و دی‌ماه سال ۵۸، عملاً خانه‌نشین شدند و به‌غیر از ادامه تدریس خارج فقه خویش که در مسجد اعظم می‌فرمودند، در مسائل سیاسی روز هیچ‌گونه اظهارنظری هم نمی‌نمودند؛ هرچند پس از معلوم شدن حقایق، بسیاری از کسانی که تحت‌تأثیر تبلیغات یک‌جانبه رسانه‌های گروهی رژیم قرار گرفته بودند، از محضر معظم‌له عذرخواهی و طلب حلیت نمودند که در این‌جا، پاسخ ایشان به جمعی از پشیمان‌شدگان ذکر می‌شود:

باسمه تعالی

۱۴/۳/۵۹

غیبت کردن، تهمت زدن و اهانت به مرجع تقلید، یعنی اهانت و توهین به مقام نیابت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - و از هرکسی این‌کارها سربرنده، از سنن بزرگ محسوب است که در بعضی از روایات در حدّ شرک به خداوند می‌باشد. بنابراین توهین و تهمت به یک مرجع تقلید، آن هم به‌شکل یک توطئه وسیع و نقشه حساب‌شده، جهت هتک حرمت مقام مرجعیت، گناهی بس عظیم و سنگین است. لذا، این‌جانب از نظر شخصی از شما گذشت می‌کنم، اما از جنبه عمومی و دینی مسئله لازم است که شما اولاً به درگاه خداوند عالم استغفار و توبه کنید. ثانیاً چنانچه در این رابطه، شخصی یا اشخاصی را گمراه و بدبین ساخته‌اید، بروید و آن‌ها را روشن کنید و اشتباهی را که کرده‌اید به آنان بگویید و حرف‌های‌تان را پس بگیرید و آنان را از گمراهی درآوردید تا این‌که رضایت خاطر مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به‌دست آورده و از عذاب و سخت الهی نجات یابید.

۲۰ رجب المرجب ۱۴۰۰

سید کاظم شریعتمداری

جنگ ایران و عراق

روز ۳۱/۶/۱۳۵۹، با تجاوز جنگنده‌های عراقی به چند پایگاه هوایی و تأسیسات نفتی ایران، جنگ ایران و عراق شروع شد که مرحوم آیت‌الله العظمی شریعتمداری در روز ۴/۷/۱۳۵۹، با صدور اعلامیه‌ای، تجاوز عراق به خاک ایران را محکوم نمودند و از مردم خواستند که از کشور خود در مقابل تجاوزات و تعدیات محافظت نمایند.

معظمه امر به تشکیل ستادی برای کمک‌رسانی به آوارگان جنگ در دارالتبلیغ اسلامی فرمودند که کمک‌های خالصانه و شایان توجهی انجام داده شد.

کودتا یا پرونده‌سازی؟

در اواسط فروردین سال ۱۳۶۱، آقای صادق قطب‌زاده که در روز ۱۲ بهمن ۵۷، همراه آیت‌الله خمینی از پاریس به ایران آمده بود و از نزدیکترین یاران ایشان بود، به‌اتهام «توطئه برای براندازی رژیم»، دستگیر و زندانی شد. روز ۲۷/۱/۶۱، آقای فخرالدین حجازی در نماز جمعه تهران، و آقای حاج شیخ علی مشکینی در نماز جمعه قم، ضمن مرتبط ساختن جریان قطب‌زاده به آیت‌الله العظمی شریعتمداری، علیه این مرجع مظلوم، گستاخانه، به هتاک و فحاشی پرداختند و مردم را تحریک نمودند و بعد از نماز جمعه قم، مأموران دولتی همراه با عده‌ای از مردم تحریک‌شده، به بیت معظمه و دارالتبلیغ اسلامی هجوم بردند و آن محل‌ها را محاصره و اشغال نمودند و اطرافیان ایشان را بازداشت و زندانی کردند. شب ۳۱/۱/۶۱، اعترافات صادق قطب‌زاده که در زندان بازجویی شده بود، از تلویزیون پخش شد که در آن، ضمن اعتراف به طرح براندازی، اظهار داشت که: آیت‌الله العظمی شریعتمداری هم با واسطه از این قضیه مطلع بود، هر چند که موافق نبود. آیت‌الله منتظری در باره این جریانات می‌گویند:

روزی، آقای حاج احمد آقا [خمینی] در قم، به منزل ما آمد و در حالی که آقای حاج سید هادی [هاشمی] نیز حضور داشت، به‌نحو تهدیدآمیز گفت: «امشب قطب‌زاده در تلویزیون مطالبی را راجع به آقای شریعتمداری می‌گوید. شما مواظب باشید حرفی نزنید و چیزی نگویید!»

بعد، شب، مصاحبه آقای قطب‌زاده از تلویزیون پخش [شد] و در این راستا بود که به سراغ آقای شریعتمداری رفتند... بعداً شنیدم آقای حاج احمد آقا در زندان، سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است: «شما مصلحتاً این مطالب را بگویید و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند.» ولی بالاخره او را اعدام کردند.

و باز بعدها، از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام به‌کلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده‌سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است. (۱۶)

به‌دنبال گفته‌های قطب‌زاده، با برنامه‌های هماهنگ‌شده جامعه مدرسین قم (که همگی از طرفداران آیت‌الله خمینی بودند) اعلامیه بدون امضایی را در محکومیت آیت‌الله العظمی شریعتمداری صادر و از رسانه‌های گروهی پخش کردند و جو بسیار شدیدی را علیه آن مرجع مظلوم عالم تشیع که هیچ‌گونه امکانی برای تکذیب اتهامات وارده نداشت به‌وجود آوردند و با گماشتن پاسدارانی از جانب رژیم، معظمه را در خانه‌اش رسماً زندانی کردند.

با پخش این اعلامیه، بدعت سخیف خلع مرجعیت توسط تعداد انگشت‌شماری از آخوندهای طرفدار رهبر انقلاب و به‌اصطلاح «جامعه مدرسین قم» که برخی از آن‌ها اصلاً جزء مدرسین حوزه علمیه قم نبوده‌اند و برخی نیز نیاز به تکمیل تحصیلات خود داشته‌اند، در روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی پایه‌گذاری شد. در حالی که بسیاری از افرادی که نام و عکس آنان در روزنامه‌ها چاپ شده از متن آن خبر نداشتند و آن را امضا نکرده بودند، ولی به‌جهت جو رعب و وحشت هولناکی که رژیم حاکم ایجاد کرده بود، امکان تکذیب علنی را نداشتند، ولی کراراً در محافل و مجالس خصوصی تکذیب نمودند.

البته علی‌رغم ایجاد جو خفقان و استبدادی مطلق، علما و مدرسین و الامقامی که در حوزه علمیه قم از نظر علم و تقوا به‌مراتب برتر از آقایان جامعه مدرسین بوده و به‌هیچ‌وجه وابسته به رژیم نبوده و مستقل بودند، مانند حضرات آیات آقای ستوده، آقای کوکبی، آقای موسوی تهرانی، آقای حاج شیخ یدالله دوزدوای، آقای پایانی، آقای اعتمادی و... مراجع بزرگی چون مرحوم آیت‌الله العظمی خویی و آیت‌الله العظمی حاج آقا حسن قمی و آیت‌الله العظمی حاج سید محمد روحانی و آیت‌الله العظمی حاج سید صادق روحانی و... تقلید از آیت‌الله العظمی شریعتمداری را بلامانع اعلام نمودند و حتی آیت‌الله العظمی خویی در پاسخ استفتائی، این مطلب را کتباً مرقوم فرمودند. (۱۷)

رژیم با به‌کارگیری تمام امکانات تبلیغاتی کشور، تبلیغاتی یک‌طرفه و سراسر مغرضانه و با ایجاد جو وحشت و اربعایی بی‌نظیر، به هتاک و تحریک مردم علیه آن مرجع مظلوم شیعه پرداخت.

رژیم نیروهای ضدشورش و انتظامی خود را به‌حال آماده‌باش کامل درآورده بود و در آذربایجان شرقی و غربی، به‌ویژه تبریز، حالتی شبیه حکومت نظامی ایجاد کرده بود و عده‌ای را دستگیر و زندانی کرد.

نامه چهارصفحه‌ای

حضرت آیت‌الله العظمی شریعتمداری در ۱/۲/۶۱، نامه‌ای را در تکذیب اظهارات قطب‌زاده و دیگران به مردم و مسؤلان امر نوشتند که عیناً چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

در این چند روزه، آقای فخرالدین حجازی و گویندگان رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها تهمت‌هایی در باره این‌جانب عنوان کرده‌اند و اخیراً جامعه مدرسین قم بدون امضا، با بعضی از طلبه‌های آذربایجان شرقی و غربی که شناخته‌شده‌اند، اعلامیه‌ای صادر

کرده و از رادیو منتشر کرده و آنچه شایسته آن‌ها نبوده، از کلمات بی‌حقیقت و باطل و اهانت و هتک حرمت زیاد و فراوان نوشته و گفته‌اند و به این‌جانب حق دفاع از خود و آبروی خود را نداده، حتی این‌که با تلویزیون، بنابه درخواست خودشان، مصاحبه کردیم و حقایق را آشکار گفتیم، و با این‌که قول داده بودند، ولی منتشر نکردند و پاره‌ای از این مطالب در ضمن سه فقره تلگراف به حضرت آیت‌الله خمینی معروض گردید و علاوه از تهمت‌های مندرج در روزنامه کیهان و اطلاعات جواب تلگراف داده نشد و برخلاف قانون مطبوعات، جواب‌های ما در روزنامه منتشر نگردید و رونوشت به آقای حاج احمد آقا خمینی و رئیس‌جمهوری و رئیس مجلس شورای اسلامی و رئیس وزرا مخابره گردید، ولی هیچ‌کجا اجازه چاپ و انتشار داده نشد. (۱۸) بنابراین، هر تهمتی که به این‌جانب بزنند و هر نسبتی را بدهند، امکان دفاع از خود و بیان حقیقت را ندارم و اکنون منزل این‌جانب در محاصره کامل و رفت و آمد ممنوع است و اگر این تبلیغات بر علیه این‌جانب ادامه پیدا کند و در نمازهای جمعه و رسانه‌های گروهی و روزنامه‌ها، مردم تهییج و تحریک شوند، حیات و زندگی ما و خانواده بیش از پیش مورد هجوم و تهدید قرار خواهد گرفت و به آقایان اعلام خطر می‌کنم و الی الله المشتکی.

اکنون به اطلاع تمام ملت مسلمان می‌رسانم که خدا فرموده است:

«إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» (۱۹)

یعنی: «به قول فاسق نباید ترتیب اثر دهید، والا کارهایی می‌کنید که موجب پشیمانی بعدی خواهد بود».

اکنون شما آقایان کارهایی کردید که موجب پشیمانی است و بنابه اظهار خودتان، مدرک، اظهارات آقای قطب‌زاده است که مرد فاسقی بیش نیست.

اکنون ببینید که قطب‌زاده چه گفته است. او می‌گوید که: ارتباط مستقیم با ما نداشته است و به‌وسیله دو نفر، یکی حجازی و دیگری آقای مهدوی، ما را مطلع ساخته است و ما قول موافقت نداده‌ایم و وعده کرده‌ایم که اگر نیت سوء خود را عملی کردند، آن‌وقت تأیید خواهیم کرد.

این‌جانب این اظهارات را به‌کلی تکذیب می‌کنم؛ اما حجازی ابدأ در این خصوص مذاکره نکرده و نظرخواهی ننموده است. و اما مهدوی. او در این اواخر، طبق معمول اهل عام، منزل ما آمد و در ضمن، مطالبی را از بعضی از گروه‌ها نقل کرد و اسم قطب‌زاده را نیاورد و این‌جانب ابدأ موافقت نکردم و قول تأیید بعدی را ندادم، بلکه نهی کردم و گفتم خلاف شرع است. و علاوه، گفتم نمی‌توانند این‌کار را انجام دهند و نهی کردم.

در جواب گفت که: «آن‌ها از شما اطاعت نمی‌کنند.»

و دو سه روز بعد، کارشان کشف گردید.

حالا، آقایان انصاف کنند که آیا این تهمت‌ها صحیح است؟

جواب خداوند را چه خواهند داد؟!

آقایان مدرسین به‌مدرکیت قول فاسق چه‌طور به خود اجازه دادند که این بهتان عظیم را به اطلاع جهانیان برسانند؟ و چه‌طور به خود ما مراجعه نمی‌کنند و جواب‌های ما را اجازه انتشار نمی‌دهند؟! «وَبِعَمِّ الْحَكَمِ اللَّهُ».

این وضع موجب تفرقه شدید بین مسلمان‌هاست که قطعاً ضررش به انقلاب اسلامی و حکومت جمهوری اسلامی بیش از نیت خبیث قطب‌زاده کذائی است و موجب بهانه و سوءاستفاده تبلیغات خارجی است و اگر این رویه تحریک مردم به‌وسیله رسانه‌های گروهی و گویندگان و نویسندگان و روزنامه‌ها و نمازجمعه‌ها ادامه پیدا کند، ممکن است که مردم تحریک شده و موجب قتل و جرح عده‌ای شده و حیات و زندگی ما را در خطر بیش‌تر قرار دهد.

اگر آقایان تخفیف نخواهند داد، بهتر است گذرنامه بدهند و هر کشوری را که صلاح می‌دانند اختیار کنیم. بالاخره، خدا را در نظر بگیرید.

«وَ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.»

۲۶/ج ۲/۱۴۰۲

سید کاظم شریعتمداری

رژیم برای وادار ساختن این مرجع مظلوم به اعتراف و اقرار به توطئه خودساخته به غوغاسالاری طبق معمول روی آورد و با به راه انداختن عده‌ای بی‌خبر از خدا و بی‌اطلاع از واقعیت امور، شعارهای تند و تهدیدات جانی را به کار گرفت که در این شرایط رعب و وحشت، آن مرجع بی‌مدافع‌نامه‌ای را در روز ۴/۲/۶۱، خطاب به شخص آیت‌الله خمینی مرقوم فرمودند که اهل دقت به علل نوشته شدن آن نامه توجه دارند.

نامه شش‌صفحه‌ای مرجع دوراندیش به رهبر انقلاب

۲۹ جمادی‌الثانی ۱۴۰۲

تلگراف فوری

بسمه تعالی

حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا روح‌الله موسوی خمینی دامت برکاته با ابلاغ سلام و تحیات، جناب حجت‌الاسلام آقای صانعی را فرستاده بودید و ضمناً برای حفظ امنیت ما از طرف پاسداران اظهار اطمینان فرموده بودید. بی‌نهایت متشکر شدم. ضمناً مطالبی را به‌وسیله ایشان به‌محضور عالی معروض داشتیم که

امیدوارم مورد لطف و عنایت مخصوص قرار بگیرد. برای توضیح و تأکید بیشتر، مجدداً مزاحم می‌شوم که وضع فعلی ما قابل بیان نیست و عبارتی حاضر ندارم که مقصود را روشن کند. همین‌قدر بگویم که کارد به استخوان رسیده است! زیرا از آقایان و عاظم و سخنران‌ها در نماز جمعه‌ها و غیره و در مجلس شورای اسلامی و در روزنامه‌ها، مطالبی گفته می‌شود که مردم را تحریک می‌کند و وضعی را ایجاد می‌کند که خطر قریب‌الوقوع است. همین امروز عصر، عده زیادی با شعارهای مخصوص، قصد هجوم به خانه ما را داشتند که پاسدارها مانع شدند و تا نزدیکی منزل آمده بودند.

خانواده و بچه‌ها و نوه‌ها نالان و گریان، در حال اضطراب و ناراحتی کامل به سر می‌برند و خود حقیر مبتلا به مرض مهمی هستم که معلوم نیست بالاخره نجات حاصل شود؛ اغلب خونریزی مفصلی دارد که خود آن ممکن است باعث خطراتی شود و دائماً با دکتر و دوا و پرستار مشغول بودم و اکنون با این سخت‌گیری فوق‌العاده نسبت به رفت و آمد که حتی خویشان نزدیک هم مجاز نیستند، ادامهٔ معالجه ممکن نیست و معلوم نیست عاقبت چه خواهد شد.

اکنون، شما را قسم می‌دهم به خدای لایزال و ارواح رسول اکرم و ائمه طاهرین و به روابط حسنهٔ پنجاهساله و ارادت قبلی که ادامه دارد، توجه فوری به حال ما بفرمایید و زکات قدرت و مقام را در این موقع، ادا فرمایید! بحمدالله شما رهبر هستید و ولایت فقیه دارید و می‌توانید امر صادر فرمایید که این تحریکات را در مجلس و نماز جمعه‌ها و در روزنامه‌ها و در مجالس، به کلی موقوف کنند.

اگر مقصود بی‌آبرو کردن بوده، به کلی حاصل گردید و اگر مقصود سلب مرجعیت است، به مقصود رسیدند. و اکنون، ادامهٔ این تبلیغات دو ضرر مهم دارد:

اول، تولید ناامنی و هرج و مرج و مخاطرهٔ ما و مربوطین است.

و دوم، استفاده‌های رادیوهای کذائی خارجی است که به نفع خود سوءاستفاده می‌کنند و هر دو مطلب ملال‌آور و رنج‌افزاست. پس خواهش می‌کنم که امر فرمایید این تبلیغات را به همین مقدار اکتفا کنند که دیگر حاصلی جز ضرر ندارد.

امروز، نقل کردند که آقای رفسنجانی گفته است که حقیر در سه سال پیش از آمریکا پول برای انقلاب خواسته‌ام. بوالله العلی العظیم، دروغ محض است. پس چرا در این سه سال، اظهار نمی‌کردند؟! آقای مهدوی [کنی] اظهار کرده است که در صدد تجزیهٔ آذربایجان بوده‌ام!

بوالله، دروغ است. پس چرا تا به حال، مدرکی ارائه نداده است؟ اکنون که این آقایان با این حرف‌های بی‌حقیقت، تبلیغات و تحریکات می‌کنند. ببینید نتیجه چه خواهد شد؟!

شما را به خدا، ما را به این‌ها واگذار نکنید!

جناب عالی خودتان تحقیق فرمایید و هر چه ثابت شرعی شود، بفرمایید.

عرض دوم این‌که امر کنید صحبت محاکمهٔ ما را راکد بگذارند و اگر لازم باشد، خودتان شخصاً در وضع ما دخالت فرمایید. چنانچه قبلاً معروض کردم، فقط مهدوی آمده و چیزهایی به این‌جانب گفته است و حقیر نمی‌کردم. گفت: «از حرف شما اطاعت نمی‌کنند.» و این‌جانب حرف‌های او را جدی و قابل تصدیق نگرفتم، زیرا خیلی احمقانه بود. لذا، در ذهنم ایجاد حالتی نکردم و متوجه لزوم اطلاع دادن نشدم. از این اراجیف را مکرر در افواه شنیده بودم. معذالک، اگر قصور و تقصیری شده است که اطلاع نداده‌ام، استغفار می‌کنم و معذرت می‌خواهم و انشاءالله تعالی دیگر مشابه این واقع نخواهد شد. در آینده منتظر دستورات جناب عالی در هر موردی که لازم باشد هستم که اطاعت شود.

اولاً، حقیر در این مدت، نسبت به شخص جناب عالی و مقام شامخی که دارید، وفادار بوده و هیچ مخالفتی نکرده‌ام و نخواهم کرد و انتقادهایی که از بعضی از گروه‌ها داشتم، موجب سوءتفاهم قرار دادند.

ثانیاً، امر فرمایید که محاکمهٔ این‌جانب که گفت‌وگو می‌کنند، راکد باشد؛ زیرا که در خصوص خود، هیچ اطمینانی ندارم که رسیدگی تحقیقی گردد. و علاوه، با این‌که ما را خلع مقام کردند، ولی فتح این باب به ضرر مقامات عالی‌روحانیت و به ضرر جمهوری اسلامی است و به نفع تبلیغات خارجی و موجب اختلاف داخلی است.

و اگر زیاد لازم می‌دانید، جناب عالی خودتان شخصاً این‌جانب را احضار فرمایید و رسیدگی کنید و در مورد تمام این اتهامات تحقیق فرمایید.

ثالثاً، رفت و آمد نزدیکان ما را زیاد سخت‌گیری می‌کنند و موجب اختلال امور داخلی می‌شود. دستور فرمایید که به اعتدال، رفتار و رفع کنند.

بالاخره این‌جانب در اختیار جناب عالی هستم و هر امر و فرمایشی باشد، اطاعت کامل خواهم کرد، ولی به طوری که معروض شد که کارد به استخوان رسیده است، الغوص، الغوث، منتظر مزاحم هستم که به وسیلهٔ مطمئنی اجابت آن‌ها را اعلام فرمایید. اطال الله بقاتکم والسلام علیکم ورحمته الله.

سید کاظم شریعتمداری

رونوشت: حجت‌الاسلام جناب آقای حاج سید احمد خمینی

۲۹/۲/۱۴۰۲

سید کاظم شریعتمداری

ناگفته نماند که آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات سال ۶۱ خود در صفحه ۶۵، به ارسال این تلگراف از سوی آن مرجع بی‌مدافع به رهبر انقلاب اشاره کرده و رونوشت آن را هم دیده است. مرحوم آیت‌الله حاج آقا رضا کرراً برای رفع حبس نظری آیت‌الله العظمی شریعتمداری و یا حداقل اجازه دادن رهبر انقلاب برای معالجه آن مرجع مظلوم و نجات جان‌شان از بیمارستان که مستلزم مداوا و عمل در خارج از کشور بود توسط آیت‌الله آقای حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و آیت‌الله آقای حاج سید محمد صادق لواسانی به آیت‌الله خمینی که جریان برخورد با ایشان را هدایت می‌نمود. (۲۰) پیغام می‌دادند، اما پاسخ منفی بود و بنابه نقل آیت‌الله صدر، حتی یک مرتبه، آقای خمینی گفته بود: «شریعتمداری باید در خانه‌اش محبوس باشد تا با مرضش بپوسد و بمیرد!»

مصاحبه اجباری و کتبی

آیت‌الله العظمی شریعتمداری در نامه خود که در روز ۱/۲/۶۱ نوشته بود، اشاره می‌کند که «علاوهر انجام یک مصاحبه، سه فقره تلگراف به آیت‌الله خمینی و تلگرافات دیگر در رد اتهامات به مسئولین امر مخابره کردم، ولی مورد توجه قرار نگرفت.» آقای محسن رضایی، فرمانده سابق سپاه پاسداران، می‌گوید: «با آقای شریعتمداری چهار ساعت مصاحبه ویدئویی صورت گرفت.» (۲۱) آقای محمد محمدی ری‌شهری، حاکم شرع سابق دادگاه ویژه روحانیت و ارتش، می‌گوید: «آقای شریعتمداری طی سه جلسه، مانند همه متهمین، مورد بازجویی قرار گرفت.» (۲۲) آیت‌الله العظمی شریعتمداری در روزهای آخر عمرش، در حالی که روی تخت در بیمارستان مهرداد بستری بود، یادداشتی از خود به‌یادگار گذاشت که می‌تواند فصل‌الخطاب این ماجرا باشد. ایشان در مقدمه کتاب القضا خود چنین می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنته الله على اعدائهم اجمعين. وبعد، يقول العبد المفتقر الى رحمة ربه، الرجاعي توفيقه و تسديده، السيد كاظم الشريعتمداري: قد من الله على حيث جعلني من اهل بيت العلم و الفقه فريبت في حجر الفقيه من صاحب العلم و الدرسة... فقجنت ببيتها ما اعظمها من مصيبة ما كانت تختلج ببال احد، الا و هي بليتة تشر امواج التهم المولمة على اساس دعاوى مختلفة من اهلها فنشر وهافي حقي مع الحكم على بالمنع من الدفاع فهجموا على داري بشكل فجيع ثم حبسوني في بيتي سلب جميع الاختيارات مني و تصر فوا ماكان لي من المتصرفات العامه و الخاصه و حكموا على بمنع الملاقات مطلقاً الا اشخاص قليلة معدودة من اقربائي. و مما يجب ان يبيكى عليه بكاء التكللي اثم سالوا عني سؤالات واجبروني على الجواب عنها و نشر في التلفزيون و لكتهم مع ذلك اسقطوا نصف ما اجبروني على الجواب عنها و حصل من ذلك كل التحريف و التغيير و كاني قلت «لا الله الا الله» و نشرها بكلمه «لا الله» و اسقطوا كلمه «الا الله» و العجب انه اعترف القاضي انه امر بذالك الاسقاط، فبعين الله و نعم الحك الله.

ترجمه جملات آخر این متن چنین است:

از چیزهایی که می‌بایست بر آن، چون مادران جوان‌مُرده گریست، این است که [مسئولان رژیم جمهوری اسلامی ایران] سؤالاتی از من کرده و مرا بر پاسخ آن‌ها اجبار کردند و بعد از این‌که من به آن‌ها پاسخ دادم، آن‌ها از تلویزیون پخش کردند، ولیکن نیمی از آن‌چه را که مرا بر پاسخ آن اجبار کرده بودند، سانسور کردند که در اثر این‌کار، موضوع کاملاً تحریف‌شده [و عوضی جلوه نمود]. این بدان می‌ماند که من گفته باشم: «لا الله الا الله» [یعنی: «من مؤدوم»] و آنان «لا الله» را پخش کنند و «الا الله» را پخش نکنند [یعنی: «من مشرک و ملحد»] و جای شگفتی این‌جاست که خود قاضی [آقای ری‌شهری] پیش من اعتراف کرد که: «من چنین سانسورکردنی را دستور داده‌ام.» من هم می‌گویم: «همه این‌ها را خداوند می‌بیند و خداوند چه داور خوبی است [در روز دادگاه].»

در زندان خانگی

آیت‌الله العظمی شریعتمداری بعد از اتهام شرکت در توطئه قطب‌زاده و خلع شدن از مرجعیت توسط کسانی که یارای دیدن عظمت علمی و اجتماعی ایشان را نداشتند، تا آخر عمرش، در خانه خویش زندانی شد و چه رنج‌هایی را در آن حبس نظری متحمل شد!

آن مرجع مظلوم در فراز اول این نوشته یادگاری (۲۳) خود می‌گوید:

من با گرفتاری غیرمترقبه‌ای روبرو شدم و آن پخش امواج اتهام دردآور براساس ادعاهای مختلف از سوی اهل تهمت [تهمت‌زنندگان] بود که آنان در باره من پخش کردند و مرا از دفاع کردن از حیثیت خویش بازداشتند و به‌شکل دردناکی به خانه من حمله کردند و سپس مرا در خانه خود زندانی کردند و تمامی اختیارات را از من سلب کردند و در تمامی متصرفات عمومی و خصوصی من تصرف کردند و مرا از ملاقات اشخاص، به‌جز عده‌ای انگشت‌شمار از نزدیکان خود، ممنوع کردند... چه

دردناک است این وضعیتی که بر من در این زندان خانگی [حبس نظری] می‌گذرد و چه مصیبت‌ها و دردها در این شرایط بر من فرود آمده و بیماری‌ها مرا فراگرفته و ناراحتی‌های دیگری هم بر آنچه که قبلاً داشتم، بر من عارض گشته است. آیت‌الله العظمی شریعتمداری سپس می‌افزاید:

مرا از حق معالجه اساسی و مراجعه به پزشکان متخصص بازداشتند که من هم صبر کردم و دردها را تحمل کردم. «رضی بقضاء الله و تسليماً لامره» چون که آنچه که از رنج‌ها و محت‌ها بر من فرود آمد، همه در برابر دیدگان خدای متعال «جَلَّتْ عَظْمَتُهُ» می‌باشد و همو مرا بس است.

رحلت مظلومانه

آیت‌الله العظمی شریعتمداری روز ۵/۱۲/۶۴ که به‌خاطر شدت یافتن بیماری‌اش در شرف مرگ قرار گرفته بود، به بیمارستان مهراد در تهران منتقل شد و در آنجا نیز بیش از آنچه که تحت معالجه باشد، تحت نظر مأموران رژیم بود تا مبادا یکی از علاقه‌مندان این مرجع مظلوم به عیادتش بیاید و سلامی به او بدهد!

بعد از این که آن فقیه دوراندیش و مظلوم و اولین زندانی ولایت فقیه در عالم تشییع، در هنگام غروب روز پنجشنبه ۲۳ رجب ۱۴۰۶ ه.ق (۱۴/۱/۶۵) از دنیا رفت، مأموران رژیم شبانه او را به قم منتقل کردند و برخلاف وصیتش، نه اجازه نماز میت خواندن به آیت‌الله صدر دادند و نه او را در یکی از دو محل مورد وصیتش دفن کردند، بلکه او را نصف شب، با چند مأمور که چهار طرف تابوتش را گرفته بودند، در قبرستان ابوحنسین قم، غریبانه دفن کردند.

مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی با ارسال تلگرامی به جماران، خواستار تدارک [جبران] اهانت‌های انجام‌شده به آیت‌الله العظمی شریعتمداری و مقام مرجعیت ایشان از سوی آیت‌الله العظمی خمینی شد، ولی ظاهراً پاسخ مناسبی دریافت نکرد، جز اطلاع از ربوده شدن خواب از چشم رهبر در آن شب!

قم - تهران - شماره ۱۳۴ - ۱۲۸ - ۱۵ - ۱
تهران - جماران

حضرت مستطاب آیت‌الله آقای خمینی دامت برکاته

با ابلاغ سلام، مزید توفیقات را مسئلت دارم. آنچه بین حضرت‌عالی و آیت‌الله شریعتمداری - طاب ثراه - واقع شده، حکومت واقعی با خداوند متعال و ظاهراً هم با تاریخ می‌باشد. امید است مصداق آیه کریمه «و تَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» (۲۴) بشوید. فعلاً که خبر تأسف‌انگیز رحلت ایشان منتشر شده است، لازم دانستم ضمن ابراز نگرانی و تسلیت، از جریان تجهیز که بدون تشییع و احترامات لازمه و تدفین مخفیانه در محل غیرمناسب واقع شده، ابراز تأسف شدید بنمایم. انتظار دارم اکنون هم در حد ممکن، اهانت‌هایی را که به ایشان و مقام مرجعیت شده، شخصاً تدارک فرمایید. اعلاء کلمه اسلام و مسلمین را از خداوند متعال مسئلت دارم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

۲۴ رجب ۱۴۰۶

الکلیپایگانی (۲۵)

آیت‌الله منتظری در این باره می‌گوید:

یک روز، آقای ری‌شهری (آن وقت که وزیر اطلاعات بود) آمده بود این‌جا. گفت: «من الان منزل آقای گلپایگانی بوده‌ام. این مطلب را به آقای گلپایگانی گفته‌ام، به شما هم می‌گویم: آقای شریعتمداری همین دو سه روز رفتنی است. مبادا عکس‌العملی از خودتان نشان بدهید.» در حقیقت، آمده بود تهدید کند. من به او گفتم: «بالاخره آقای شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ثرک‌ها به ایشان علاقه دارند. من اگر جای امام بودم، در صورتی که آقای شریعتمداری فوت می‌شد، در مسجد اعظم یک فاتحه برای او می‌گذاشتم. با این‌کار، مردم خوشحال می‌شدند و احساس می‌کردند که مسائل شخصی در کار نیست. به‌نظر من، فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلایی است.» گفت: «این نظر شما را به بالا بگویم؟» گفتم: «بگو.» این قضیه تمام شد. آقای ری‌شهری رفت. بعد هم آقای شریعتمداری از دنیا رفت. جنازه او را که شبانه آورده بودند، آقای حاج آقا رضا صدر خواسته بود بر او نماز بخواند، نگذاشته بودند. بعد از چند روز من رفتم جماران. دیدم آقای شیخ حسن صانعی و احمد آقا این مطلب را دست گرفته‌اند که: «بله، منتظری می‌گوید امام برای شریعتمداری فاتحه بگذارد!» و این‌کار را مسخره می‌کردند! تا این‌که یک شب که ما با امام جلسه داشتیم، در آن جلسه همه مسئولین، آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای موسوی نخست‌وزیر و احمد آقا هم بودند. در ضمن صحبت‌ها، من این مطلب را به امام گفتم که: «چه اشکال داشت طبق وصیت آقای شریعتمداری که به آقای صدر گفته بودند تو بر من نماز بخوان، در آن نیمه‌شب اجازه می‌دادند آقای صدر بر آقای شریعتمداری نماز بخواند؟ این به کجای انقلاب لطمه می‌زد؟ ولی حالا که نگذاشته‌اید، آقای صدر همه این جریان‌ها و جریانات بازداشتش را در یک جزوه هفتاد هشتاد صفحه‌ای نوشته است؛ خیلی هم محرمانه نوشته؛ به کسی هم توهین نکرده است. اما این نوشته در تاریخ می‌ماند و بعد در آینده، حضرت‌عالی را محکوم می‌کنند، می‌گویند آقای خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود، نماز بخواند.» (۲۶)

وقتی من این حرف را زدم، امام ناراحت شدند و جمله تندى به آقای شریعتمداری گفتند.

آقای منتظری در حضور آقای صدر گفته بود که آقای خمینی گفت: «مگر شریعتمداری به نماز عقیده داشت؟!»

آقای خمینی مشابه همان جمله‌ای را گفته بود که وقتی حضرت علی(ع) در کوفه هنگام نماز به شهادت رسید، برخی در شام گفتند: «علی در مسجد چه کار می‌کرد؟ مگر علی نماز می‌خواند؟!»
مرحوم حضرت آیت‌الله حاج سید رضا صدر تفصیل ماجرا را در سال ۱۳۶۵، در جزوه‌ای به نام در زندان ولایت فقیه، نوشته و منتشر کردند که قسمت‌هایی از آن در این‌جا آورده می‌شود:

عیادت از آیت‌الله العظمی شریعتمداری

دیدگان دوراندیش و روشن‌بین بیمار روی هم بود، ولی به خواب نرفته بود؛ شاید دیگر نمی‌خواست جهان و جهانیان را ببیند! آقای سید جواد حائری برادر را صدا زد و گفت: «آقای صدر آمده‌اند...»
دیدگانش باز شد و با لبخند شیرینی که ویژه حضرتش بود، سلام مرا پاسخ داد. مبلی که در گوشه اتاق قرار داشت به کنار تخت کشیده شد. بر آن نشستم. از عیادت کردن من خشنود شد، چون غریب بود و ارادتمندان و دوستانش از عیادتش ممنوع بودند؛ با آن‌که عیادت مریض در اسلام محمدی مستحب است و از سنن اکیده این دین است.
چرا چنین کردند؟ چرا عیادتش را ممنوع ساختند؟ اگر مردم از او عیادت می‌کردند، چه می‌شد؟ او که قدرت بر سخن نداشت... چرا نگذاشتند پسرش در دقایق واپسین عمر پدر، چند کلمه‌ای با پدر سخن بگوید؟ اگر این پسر با این پدر سخن می‌گفت، چه می‌شد؟ آیا این عدل اسلامی است؟
سخنم را با بیمار معظم چنین آغاز کردم: «اجازه بدهید هفت سوره حمد برای شفای شما بخوانم.» و «حمد»ها را خواندم، ولی از شفا اثری ندیدم و معجزه‌های لازم بود که از دست من و امثال من ساخته نیست. سوره‌های حمد که به پایان رسید، با چهره‌ای گشاده، به من اظهار مهر کرد و فرمود: «خیلی ممنونم.» بدین بسنده نکرد و گفت: «خیلی مرحمت فرمودید.» آن‌گاه سخن از سفر درمانی به اروپا با نزدیکان ایشان به میان آمد. معلوم شد رهبر موافقت نکرده است.
چرا؟! اگر می‌رفت به اروپا، چه می‌شد؟ او دیگر تاب و توان مصاحبه و ملاقات نداشت.
از سنن اسلام محمدی است که عیادت‌کننده نزد بیمار کمتر بماند، مگر آن‌که بیمار خودش بخواهد ملاقات طول بکشد، ولی پزشکان اجازه نمی‌دهند که کسی در سی‌سی‌یو از بیمار ملاقات کند، چون به سود بیمار نیست. پس با طولانی شدن ملاقات صد در صد موافقت نداشتند.
بر سر دوراهی قرار داشتیم: از نظری، بیمار معظم دوست می‌داشت نزدش بمانم، ولی بیماری او چنین اجازه‌ای نمی‌داد. به‌رحال، مصلحت را بر عواطف ترجیح دادم و برخاستم از نزد بیمار بیرون شدم و دیگر برای همیشه او را ندیدم.

جلوگیری از معالجه

سال‌ها بود که حضرتش را ندیده بودم. او در خانه‌اش زندانی شده بود و کسی حق ملاقات با وی را نداشت و اگر از کوچه‌اش می‌گذشت، دیوارهایش سر می‌شکست.
او در زمان خود، پناه بی‌پناهان بود و امید امیدواران. چه بسیار زندانی را از زندان نجات داد! چه تیرمبختانی را سفیدبخت ساخت!

پس از زندانی شدن، قائممقامی نداشت و پناهی برای بی‌پناهان در کار نبود. گاه، پناه خاندان و بستگانش من بودم و من قدرتی نداشتم تا پناه آنان بشوم. وای به حال مردمی که بی‌پناهی پناه آنان بشود!
برای نجاش از زندان بسیار کوشیدم.

نخست، به‌وسیله آقای موسوی اردبیلی، به هیر انقلاب پیام دادم که: «من آماده حل این مشکل هستم. نظرتان را بگویید.» سپس، پیام‌های من به‌وسیله آقای سید محمد صادق لوازانی بود. این مرد پیام‌های مرا با خوش‌رویی استقبال می‌کرد و می‌رسانید و پاسخ می‌آورد، ولی نتوانستم برای رهایی آن مرد بزرگ کاری کنم. تقدیر با تدبیر هماهنگ نبود و کوشش ثمر نداد.
یک سال پیش، دکتر باهر بیماری کلیه راست را تشخیص داده بود و اگر در همان موقع، آوردن بیمار به تهران مجاز بود و یا بردنش به خارج از کشور آزاد بود، از رشد و نمو بیماری جلوگیری می‌شد و شاید چند سالی بر عمرش افزوده می‌گشت. ولی نه تهرانش آوردند و نه به خارج از کشورش بردند! چرا؟!
پس از گذشت یک سال، بیماری سخت شد و درد دل شدید بیمار را آزار می‌داد.

با کوشش بسیار و التماس‌های بی‌شمار، به تهران آورده شد؛ ولی نوشدارو به‌وقت نرسید.

پیروزی ویرانگران

ندانستم زیست بیمار گران‌قدر در بیمارستان چه‌قدر طول کشید. حضرتش را که به بیمارستان بردند، دارنگان پاس [پاسداران] در حضور او، تلفن را از اتاقش برداشته و بیرون بردند! چرا؟!
«بیمار حق تلفن زدن به کسی را ندارد! زندانی نیابستی با کسی سخن گوید!»
ایا سفارش حضرت علی (ع) را در باره قاتلش که زندانی بود فراموش کردند؟ ایا تصرف در مال کسی را بدون اجازه صاحبش جائز می‌دانستند؟!

اسلام محمدی چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد.
بستری شدن او در بیمارستان برای پزشکان سرفرازی و برای پرستاران دلخوشی بود. همگی ارزوی بهبودی او را داشتند، ولی کدام ارزومندی به ارزوی خود رسید؟! ارادتمندان می‌رفتند در پشت در و دیوار بیمارستان و یا در کنار آسانسور می‌نشستند تا شاید لحظه‌ای او را ببینند.
او سازنده بود و آینده‌نگر و سازندگان در جامعه‌های عقب‌افتاده، در زمان حیات خود، خیری نمی‌بینند و این جهان از پاداش آن‌ها ناتوان است و موفقیت از آن ویرانگران است...!

جلوگیری از تشییع جنازه

شام پنجشنبه ۲۳ رجب (۱۴۰۶) بود. می‌خواستم برای نماز شام و خفتن، وضو بسازم که خبر آوردند: «آن مرد بزرگ این جهان را بدرود گفت»

وَه، چه مرگ مقدسی! در شب جمعه! در ماه رجب! پس از بیماری دردناک! پس از زندان طولانی! آن‌هم در ولایت غربت! و در حال غربت!

نمازهای دوگانه را بهر یگانه به‌جا آوردم و به سوی بیمارستان رهسپار شدم.
بیمارستان مه‌راد در خیابان میر عماد قرار دارد و از خیابان‌های فرعی جنوبی - شمالی تهران می‌باشد. کسانی را دیدم که برای تشییع آمده بودند، ولی درب بیمارستان را به‌روی آن‌ها بسته بودند. آن‌ها هم اتومبیل‌های خود را در خیابان پارک کرده و خود در پیاده‌رو، با غمی آلوده به خاموشی، در انتظار به‌سر می‌بردند.

چرا درب بیمارستان را به‌روی تشییع‌کنندگان بسته بودند؟ مگر تشییع از مؤمن سید غریب در اسلام حرام است؟!

از نخستین درب بیمارستان گذشتم. دومین درب به‌روی من بسته شد! درد پای من اجازه ایستادن پشت در را نمی‌داد. دوستان صندلی آوردند. بر آن نشستم. نشستن من در آن‌جا، انعکاس خوبی برای آن‌ها نداشت. اصرار مردم هم برای بازکردن در بر آن افزوده شد. سرانجام در را باز کردند و من به درون شدم.

سکوتی آمیخته به اندوه پزشکان و پرستاران و کارمندان را فراگرفته بود. در این هنگام، ضجه‌ای همگانی از خیابان بلند شد و سکوت شکست. بانویی از این خاندان آمده بود و می‌گریست و خانم‌ها هم با او هماهنگی می‌کردند. در را باز کردند و آن بانو به درون آمد.

دیری نپایید که خبر یافتم می‌خواهند جنازه را از درب مخفی بیمارستان به‌وسیله آمبولانس خارج کنند و مشایعین را در برابر عملی انجام‌شده قرار دهند و چنین کردند!

چرا؟! مگر تشییع در اسلام گناه است؟! آن‌هم جنازه‌الم! سید! پسر فاطمه؟! جنازه زندانیان و اعدامیان را به بستگان تحویل می‌دهند، ولی این جنازه استثنائی بود!

آمبولانس با سرعت شدید، به‌سوی قم به‌راه افتاد و ما هم در پی جنازه روان شدیم. ماشین ما سرعتی نداشت، در نتیجه، از آمبولانس عقب افتادیم و ندانستیم جنازه را کجا بردند.

فرمان هجده‌ماده‌ای

نمی‌دانم این فرمان هجده‌ماده‌ای از سوی چه‌کسی صادر شده بود:

۱. جنازه شریعتمداری به بازماندگانش تحویل نشود!
۲. از جنازه‌اش تشییع نشود!
۳. به وصیت او عمل نشود!
۴. در حسینیه‌اش غسل داده نشود!
۵. سید رضا صدر بر او نماز نخواند!
۶. در حرم قم دفن نشود!
۷. در حسینیه‌اش دفن نشود!
۸. از اقامه عزای او مجالس ختم برای او ممانعت شود!
۹. اگر کسی برای او اقامه عزای کرد، زندانی شود!
۱۰. کسی که روز وفات امام هفتم (ع)، پیراهن سیاه بر تن داشت، دستگیر گردد!
۱۱. سید رضا صدر که برای تسلیت مصیبت‌زدگان رفته، زندانی شود!
۱۲. پسر شریعتمداری در دم مرگ پدر، حق سخن با پدر ندارد!
۱۳. تلگراف‌های تسلیت به مخاطبین نرسد!
۱۴. کسی حق ندارد به خانه مصیبت‌زدگان برود!
۱۵. مجلس هفت و چهل نیاپستی برای او تشکیل شود!
۱۶. صدای گریه نیاپستی از خانه‌اش بلند شود!
۱۷. روضه‌خوانی نباید برای مصیبت‌زدگان روضه بخواند!

۱۸. مصیبت‌زدگان اگر نزد کسی شکایت کنند، ضدانقلاب خواهند بود!
آیا این فرمان صد در صد مطابق اسلام است؟!

غسل غریبانه

نیمه‌های شب بود که به قم رسیدیم. یکسره به خانه بی‌صاحب رفتیم. خبر دادند جنازه را آمبولانس به غسلخانه بهشت معصومه برده تا در آنجا غسل دهند و گفته‌اند: «نباید سید رضا صدر بر آن نماز بخواند!»
آقای امامی که از داماد گذشته فرزند به‌حق آن مرد بزرگ به حساب می‌آمد، پیشنهاد کرد: «به آقای گلپایگانی تلفن کنید تا وساطت کند و به وصیت عمل شود و شما بر جنازه نماز بخوانید.»
گفتم: «کار صحیحی نیست. این کار ممکن است برای آقای گلپایگانی ناراحتی ایجاد کند.»
باری، با کسانی که از بستگان و نزدیکان متوفی برای شرکت در مراسم از تهران آمده بودند، به‌سوی بهشت معصومه رهسپار شدیم.
باران بند آمده بود و هوا کمی رطوبت داشت و ماه تازه می‌خواست نیم‌رخ از خود نشان دهد و تماشاچی باشد؛ چون بیدار بود و کسانی که صلاحیت برای تماشا داشتند، همگی در خواب بودند!
بهشت معصومه در کنار راه تهران - قم قرار دارد و مسافری که از قم به تهران می‌رود، در دست راست خود آن را می‌بیند. سر دوراهی رسیدیم که به‌سوی راست منحرف شده، به بهشت معصومه وارد شویم. دارندگان پاس راه را بر ما سد کردند و نگذاشتند بدانجا برویم! چرا؟! اگر چند تن انگشت‌شمار در پشت دیوار غسلخانه، در آن تاریکی شب، به انتظار جنازه می‌ایستادند، چه می‌شد؟!
در این هنگام، ماشین بنز ۶۰۰ بی‌نمره‌ای رسید و به‌سوی بهشت معصومه دوید و از رفتن آن جلوگیری نشد.
ما بنز نداشتیم!
اندی گفت‌وگو شد و مذاکراتی به‌وقوع پیوست و نتیجه نداد و ممانعت برداشته نشد.
سرانجام، به ما چنین گفتند: «ما جنازه را غسل داده، به منزل می‌آوریم.»
و ما رفتیم، ولی آنان چنان نکردند.
آیا در اسلام، دروغ جائز است؟! آیا هتک مسلمان رواست؟!

مصادره نماز

جنازه غسل داده می‌شود و به آقای امامی پیشنهاد می‌شود که بر جنازه نماز بخواند.
او نمی‌پذیرد و می‌گوید: «بر حسب وصیت، آقای صدر بایستی نماز بخواند.»
می‌گویند: «او نبایستی نماز بخواند و اگر تو نماز نخوانی، کس دیگر را می‌گوییم نماز بخواند!»
سرانجام، آقای امامی نماز می‌خواند.
مصادره اموال را شنیده بودیم، اما مصادره نماز را ندیده بودیم؛ مصادره وصیت را نیز شنیده بودیم، ولی به چشم خود دیدیم!
نماز میت در اسلام محمدی، بایستی با اجازه ولی میت باشد، اگر وصیت در کار نباشد. در صورت وصیت بایستی بدان عمل شود، چون اجرای آن واجب است.

تدفین شبانه

جنازه را پس از غسل، به قبرستان ابوحنسین می‌برند و در غرفه‌ای که دو روز پیش از مرگ تعیین شده، به خاک می‌سپارند.
اگر جنازه را در آن تاریکی شب، به بازماندگان تحویل می‌دادند، چه می‌شد؟!
جنازه شهید ما - مرحوم سید محمد باقر صدر - را صدام پس از اعدام، به بستگان تحویل داد.
حضرت صادق (ع) بر جنازه عمویش، زید، که بر سر دار بود، نماز خواند و بنی‌امیه از نمازش جلوگیری نکردند.
در آن شب که شب جمعه بود، مردم بسیاری نماز لیلۀ الدفت خواندند و در شب شنبه نیز، از نظر احتیاط که شاید دفن پس از سپیده‌دم باشد.

گریه کردن ممنوع!

بامداد جمعه، برای شرکت در مصیبت، به‌سوی بازماندگان رفتیم. درب خانه بسته بود. چرا؟! زنگ در را به‌صدا درآوردم. پاسخی نشنیدم. دگر باره، زنگ در را به‌صدا درآوردم. باز هم پاسخی نشنیدم. ولی از کوبیدن در دست برداشتم تا عاقبت در باز شد و به درون راه یافتیم. سوت‌دلان را دیدم گریه‌ناشسته و به قرآن پناه برده‌اند و شصت‌پاره قرآن را در میان نهاده بودند. یکی قرآن می‌خواندند دیگری می‌گریست، سومی در سکوت فرو رفته بود، ان‌یکی سر به‌زیر انداخته، به زمین نگاه می‌کرد. هرکس حالتی به‌خود گرفته بود، ولی همگی در غم به‌سر می‌بردند. آری، نمود غم رنگ‌ها دارد.

گفتم: «روضه‌خوانی خبر کنید تا روضه بخواند و خانم‌ها بگریند.»

گفتند: «ممنوع است! فرمان صادر شده نیابستی صدای گریه از خانه بلند شود!»

آیا گریه کردن برای مصیبت‌زده در اسلام محمّدی حرام است؟! اگر مصیبت‌زدگان ناله می‌کردند و زاری می‌زدند، چه زیانی به دستگاه می‌رسید؟! شاید هم به سود دستگاه بود؛ چون خودداری از گریه، ایجاد عقده می‌کند و انفجار عقده خطرناک خواهد بود ...

بهره‌ای از زمان با مصیبت‌زدگان شرکت کردم. نمی‌دانم توانستم دلی به‌دست بیاورم و دل‌شکستگان را آرامشی بخشم؟

اقامه مجلس ختم جرم است!

سراغ یکی از دوستان را گرفتم. گفتند: «به منزل آقای رستگار رفته است، چون ایشان مجلس ختمی برقرار کرده.» بنا شد ما هم برویم در آن مجلس شرکت کنیم.

آقای رستگار از فضایی مازندرانی حوزه علمیه قم است و تفسیری بر قرآن، به‌زبان عربی، نوشته است. نامبرده در مجلس درس آقای شریعتمداری حاضر می‌شد و نسبت به او عشق می‌ورزید و پس از زندانی شدن «آقا»، در تفسیرش، از او یاد کرده و انتقاد کرده و همین موجب شد که چند ماه زندانی گردد.

اکنون، اقامه مجلس عزا کرده است و همین سبب شد که دگر باره برای مدتی نامحدود، زندانی شود.

آیا اقامه مجلس عزا در وفات مرجع تقلید گناه است؟! و استحقاق زندان نامحدود دارد؟!!

آیا اسلام چنین حکم می‌کند؟!!

ای اسلام! به نام تو، چه‌ها می‌کنند!

در بیرون خانه آقای رستگار، جمعیتی انبوه دیدم که در دو کنار کوچه، با دیده‌های اشکبار، ایستاده بودند چون در خانه جا نبود. فضای حیاط از کثرت جمعیت پر بود. همگی ایستاده بودند و با صدا می‌گریستند. در اثر کثرت مردم، کسی نمی‌توانست بنشیند و یا عبور کند. قطره‌های اشک همچون باران می‌بارید، ولی به زمین نمی‌رسید و بر تن‌ها و لباس‌ها می‌ریخت. روضه‌خوانی در کار نبود. خود مردم نوحه‌گری کرده و زاری می‌کردند. ضجه و زاری از در و دیوار بلند بود. هرکسی برای خود آهنگی داشت و نوایی در کارش بود و در عین حال، همه باهم هماهنگ بودند. مردم راه دادند و کوچه‌ای باز کردند؛ کوچه‌ای که دیوارهایش گوشتی بود؛ دیوارهایی که چشم داشتند، گوش داشتند، زبان داشتند، سخن می‌گفتند، می‌فهمیدند، می‌دانستند چه شده، چه می‌بینند، چه می‌شنوند و چه باید بکنند...

از فضای حیاط گذشتم، از پله‌ها بالا شدم و به درون کتابخانه قدم نهادم. همه‌جا از سوگواران پر بود: پله‌ها پر، اتاق‌ها پر، چشم‌ها از اشک پر، قلب‌ها از خون پر. شیون بلند بود. همگی می‌گریستند و می‌زاریدند. من هم با آن‌ها هماهنگ شدم و خودداری نتوانستم؛ گریستن آغاز کردم.

وّه که گریه چه چیز خوبی است! غم را تسکین می‌دهد؛ آتش دل را خاموش می‌کند؛ خون دل را از دیده بیرون می‌ریزد تا از انفجار جلوگیری کند. نیروها اگر متراکم شوند، خطر انفجار دارند. اشک نمی‌گذارد نیروی دل زندانی گردد؛ راه را برایش باز می‌کند تا هرکجا می‌خواهد برود.

عزاداری ممنوع!

قرآن‌ها که خوانده شد، پیشنهادی کردند بدین مضمون: «اجازه می‌دهید دسته‌جمعی حرکت کنیم و به‌سوی منزل آقای شریعتمداری برویم؟»

در شرف اسلامی، از دیرزمان، رسم شده که دسته‌های عزا راه می‌اندازند و در وفات علما و دانشوران، از واجبات احترام می‌یابند.

اجازه ندادم؛ چون می‌دانستم که مأمورین انتظامی دستور جلوگیری دارند و من احساس خطر کردم مبادا جمعیت مقاومت کنند، که می‌کردند، و قطره خونی ریخته شود و من مسؤل خون در برابر خدا باشم. مردم بسیار داغ بودند و به‌حدّ اعلاء عصبانی و خشمناک و آماده هرگونه مقاومت. اگر این پیشنهاد عملی می‌شد، نمی‌دانم چه می‌شد... مسؤلّیت با کسی بود که اجازه داده بود. آن‌ها هم خوب پاداش مرا دادند! شاید سزاوار چنان پاداشی بودم!

بازگشت به بیت مرجع مظلوم

برخاستم، از منزل آقای رستگار بیرون شدم. مشارالیه بیش از مقدار انتظار، مراسم احترام را به‌جا آورد که حُسن اخلاق را نشان می‌داد.

گروهی در پی من روان شدند. رفتیم تا به نخستین زنجیر منزل آقای شریعتمداری رسیدیم.

در آن‌جا، روی به مردم کرده، گفتم: «خواهش می‌کنم آقایان در پی کار خود بروند و به‌دنبال من نیایند...»

اطاعت کردند و پراکنده شدند و به دنبال کار خود رفتند .
 دگر باره نزد مصیبت زدگان شدم و در سوگ آنها شرکت کردم .
 اندی به ظهر مانده بود که رخصت گرفته، از آنجا بیرون شدم و نیاز به استراحت داشتم.
 در قم، یکی دو ساعت به نماز شام مانده، وقت پذیرایی من از آقایان است. در خانه باز است و صلاهی عام برقرار.
 آن روز عصر، بسیاری از آقایان آمدند که سوگوار بودند، ولی مُستی نمی‌کردند. دل‌های ارادتمندان آن مرد بزرگ آکنده از غم بود و سینه‌ها پر از اندوه. هر کدام سوره «حمد»ی قرائت می‌کردند و پیامی برای جسمی که تبدیل به روح شده، می‌فرستادند.
 چه پیام لطیفی! برای زنده، آرامش و برای مُرده، آمرزش. لبخندی بر لبان کسی ندیدم، ولی اشکی بسیار در دیده‌ها می‌درخشید.
 از اقامه مجالس عزا جلوگیری شد.
 اگر مجالس عزا اقامه می‌شد، چه می‌شد؟! قرآن خوانده می‌شد و اشکی جاری و دل‌هایی از غم خالی می‌گردید.

روز شهادت امام کاظم (ع)

روز دگر شد؛ روز شنبه؛ روز شهادت حضرت موسی کاظم (ع). عجب تصادفی!
 آیا میان این «کاظم» و آن «کاظم» رابطه‌ای برقرار بود؟ آیا حیات‌شان به یکدیگر شباهت داشت؟ آیا ممات‌شان همانند بود؟
 حضرت کاظم (ع) را خلیفه وقت، به نام «اسلام»، دستگیر کرد و سال‌ها به زندان انداخت و سرانجام شهید کرد. حضرتش ششمین زاده پیامبر اسلام و هفتمین وصی آن حضرت و پیشوای بزرگ انسان‌ها بود. پاکیزه‌ترین فرد زمان و دانشورترین مرد روزگار.
 آقای شریعتمداری هم نامش «کاظم» بود. از سلاله پیغمبر اسلام بود. شاید حکومت وقت وجودش را برای اسلام زیان‌بخش می‌دید که سال‌ها وی را زندانی کرد و سرانجام، چنان‌چه می‌دانید، به خاک سپرد و از اقامه مجلس ترحیم و عزا برای او جلوگیری شد!
 در آن روز، بسیاری از مردم از دگر شهرها به قم آمدند، چون شهر قم مزار دخت حضرت کاظم (ع) می‌باشد، تا سال‌روز شهادت آن حضرت را زنده بدارند و از روان پاک و روح مقدسش بهره‌ای برگیرند

پوشیدن لباس سیاه ممنوع!

آن روز، سال‌روز وفات حضرت موسی بن جعفر (ع) بود. بسیاری از مردم پیراهن سیاه بر تن داشتند. شنیدم هرکس پیراهن سیاه بر تن داشت، دستگیرش می‌کردند، چون سوگوار آقای شریعتمداری‌اش می‌پنداشتند!
 چرا؟!
 مگر عزاداری برای شریعتمداری در اسلام گناه است؟!
 مگر پیراهن سیاه پوشیدن گناه است!؟

پخش خبر زندان

خبر وصیت نماز خواندن من بر آن مرد بزرگ پخش شد؛ چنان‌چه خبر جلوگیری از نماز من نیز برملا گردید. خبر زندانی شدن من نیز انتشار یافت و همان شب، رادیوهای خارج خبر دادند.
 از کجا این خبر به این زودی به آن‌ها رسید؟! آیا در میان مأمورین انتظامی ما، خبرنگار و یا گزارشگر دارند؟!
 در همان شب، تلفن‌های احوال‌پرسی دوستان و آشنایان از قم و غیر قم شروع شد.
 روز دیگر، آمد و رفت به خانه من بیش‌تر شد. ولی از سوی شبان حوزه علمیه قم (۲۷) از این فرد ربوده‌شده از گله، اظهار مهربی پدید نگشت! واکنشی هم از طرف مردم قم دیده نشد! شاید من لیاقت چنین واکنشی را نداشتم!
 روزنامه‌ای در لبنان چنین نوشت و سخنوری در اجتماعی چنین گفت:
«فدایی امام موسی صدر را زندانی ساخت و حکومت ایران برادر بزرگ‌تر او را!»

تلگراف تسلیت، ممنوع!

تلگراف‌هایی از داخل و خارج از کشور بدین‌جا مخابره شد، ولی هیچ‌کدام به دست من نرسید. چرا؟! مگر ایصال امانت در اسلام واجب نیست؟! مگر مزد گرفتن و کار را در برابر مزد انجام ندادن گناه نیست؟!
 حضرت آقای حاج میرزا حسن سعید از تهران تلگرافی مخابره کردند که نرسید. آقای سید علی باقری، مدیر مجله پیام صلح که در دهلی منتشر می‌گردد، تلگرافی مخابره کردند و نرسید و مرجوع شد که: «آدرس شناخته نشد!»

تلگراف آیت‌الله حاج سید حسن طباطبائی قمی

حضرت آقای قمی از مشهد، تلگرافی مخابره کردند که به دست من رسید، ولی رونوشت آن را برای من فرستادند؛ بدین مضمون:

قم

حضرت آیت‌الله آقای صدر، دامت برکاته!

از پیشامد بد و بی‌شرمانه و ظالمانه‌ای که نسبت به جناب‌عالی انجام شد، فوق‌العاده موجب تأثر و تألم گردید. عجباً، در کشوری که به نام جمهوری اسلامی نامگذاری شده، برای تشییع جنازه رهبر شوروی کافر که دشمن خدا و منکر خدا بوده، هیئتی فرستاده می‌شود، ولی عالم دینی و مرجعی که عده زیادی در داخل و خارج کشور مقلد و پیرو دارد، رحلت می‌نماید، جنازه آن عالم بدون تشریفات لازمه حمل می‌شود و مانع می‌شوند از نماز خواندن جناب‌عالی بر جنازه آن مرحوم که برطبق وصیت خود مرحوم، لازم بوده شما انجام دهید و مصداق «يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» (۲۸) ظاهر می‌شود. عجباً! عجباً! عجباً! بالاتر آن‌که شما برطبق اداء وظیفه تسلی دادن به مصیبت‌زدگان، برای تسلیت دادن به بازماندگان، در منزل آن مرحوم تشریف می‌برید، باکمال بی‌شرمی، جناب‌عالی را بازداشت نموده و مدتی در بازداشت نگاه می‌دارند. دردی بزرگ برای اهل دین این است که همه این اعمال و کارهای دیگر که آن‌ها هم خلاف شرع انور است، به اسم دین و مذهب انجام می‌شود. «أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» الی الله المُشْتَكِي. ونَسئَلُ اللهَ تَعَالَى أَن يَفْرَجَ عَن وَلَبِّهِ وَيُصَلِّحَ بِه كُلَّ فَاسِدٍ مِّنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ اسئَلُ اللهَ لَكُمْ النِّصْرَ وَ الْعِزَّ وَ التَّأْيِيدَ.

القمی

*

در آخر، امیدوارم آقای ری‌شهری و همفکرانش با خودداری از تحریف حقایق و واقعیات مربوط به ایت‌الله العظمی شریعتمداری و با تلاش بر جبران گذشته‌ها، مشمول آیه شریفه «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْرِزُهُمْ وَ...» (۲۹) نگردند انشاءالله. قال الصادق (ع): مَنْ أَكْرَمَ فَقِيهًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ. وَ مَنْ أَهَانَ فَقِيهًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضِبَان.

حضرت امام صادق (ع) فرمودند: «هرکس به فقیه مسلمان احترام نماید، خداوند در روز قیامت، از او راضی خواهد بود. و هرکس به فقیه مسلمان بی‌احترامی نماید، خداوند را روز قیامت، هنگامی ملاقات می‌نماید که از او غضبناک می‌باشد.» (۳۰)

تهران

عبدالرحمن راستگو

۵/۹/۱۳۸۳